



فعال فرهنگی و مداح اهل بیت(ع)

مینا طاهری خواهر شهید یاسر طاهری است. خواهرانه‌هایش را اینگونه آغاز می‌کند، ما اهل استان ایلام شهرستان ایوان هستیم. یاسر جان در تاریخ ۲۲ مرداد سال ۱۳۷۱ متولد شد و در تاریخ ۱۶ مرداد سال ۱۴۰۰ در حین انجام مأموریت به شهادت رسید.

برادرم مجرد بود. حالا من مأمدم و یکس خواهر و برادر دیگر. او با همه اعضای خانواده تفاوت داشت. کمک خرج خانواده بود. دوران دبیرستان تا به خانه می‌رسید، کیفش را روی زمین می‌گذاشت و می‌فت نانوايي تا کار کند. فعالیت‌های فرهنگی زیادی هم داشت. عضو گروه سرود و مداحی بود. دبیرستانش را که تمام کرد، مدتی در خانه بود تا نتیجه کنکورش بیاید. در این مدت اما بی‌کار نمی‌نشست برای کمک به مخارج زندگی کارگری می‌کرد. پدرم سال ۹۰ فوت شد. ایشان هم به خاطر علاقه شدیدی که به پدر داشت، مدتی حالت افسردگی پیدا کرد. کمی بعد برای استخدام در نیروی انتظامی اقدام کرد و پذیرفته هم شد. برادرم دوره آموزشی‌اش را در اصفهان سپری کرد و بعد مدتی به اهواز منتقل شد و دو سالی هم به تهران آمد.

سرپرستی از ایتام!

روایت از یاسر برای خواهرش تمامی ندارد. هر چه است خاطراتی است که یکی پس از دیگری مرور می‌شود و سر باز می‌کند تا هر چه بهتر از شهید خانه‌اش برایشان بگوید. خاطرات خواهرانه ما را به شاخه‌های اخلاقی شهید می‌رساند؛ یاسر ۱۰ سال از من کوچک‌تر بود، ولی حکم پدر برای ما داشت. خیلی مهربان و با محبت بود. با بچه‌های کوچک ما و بستگان همانند دوست و همبازی‌شان بود. با بچه‌ها فوتبال بازی می‌کرد. تمام وقتش را با بچه‌ها می‌گذراند. بسیار رازدار بود. با همه فرق داشت. مهربان و خوش برخورد و آدم خاص و اهل نماز و روزه بود.

سه روز بعد از شهادتش تلفن زنگ خورد تا تلفن را جواب دادیم یک نفر آن طرف خط گفت؛ کجایی، نیستی، ایسن چند روز بچه‌ها منتظر هستند، چرا پولشان را واریز نکردی. ما تا آن روز نمی‌دانستیم داداشم سرپرستی سه تا پتیتم را پذیرفته. بعد از ایشان مادر و برادرم این کار خیر یاسر را ادامه می‌دهند و هر ماه مبلغی برایشان می‌فرستند. کمک‌های مردمی و خیرانه ایشان را بعد از شهادتش شنیدیم. هر روز که می‌گذرد بیش‌تر از روزهای قبل به وجود او افتخار می‌کنیم.

همسنگری معتقد

خواهر شهید در ادامه به تأکید شهید به حفظ حجاب اشاره می‌کند و اینگونه بیان می‌کند: «علاوه بر اینکه ما را به حفظ حجاب توصیه می‌کرد خودش هم اهل مراعات بود. تأکید زیادی داشت که لباس‌های خودشان به عنوان یک آقا پوشیده باشد.

مادرم به شوخی به یاسر می‌گفت یاسر اگر دوست داری برایت زن بگیرم، اگر می‌خواهی برایت استین بالا بزنم می‌گفت مامان می‌خواهم با کسی ازدواج کنم و فردی را برای همراهی و همسنگری‌ام انتخاب کنم که معتقد باشد و به موازین شرعی پایبند باشد. این مسئله خیلی برایش مهم بود.»

رزق حلال دست فروشی!

او در ادامه می‌گوید: «پدرم حدود ۷۰ سال داشت که از طریق دست فروشی، نان حلال به خانه می‌آورد. بعد از مدتی ناراحت قلبی گرفت و این موضع خیلی یاسر را ناراحت کرد. ایشان می‌گفت من دوست ندارم که شما با این حالی که داری سر کار بروی و دست فروشی کنی!

من و برادرم یونس هستیم و خودمان فکری به حال دخل و خرج خانوادۀ خواهیم کرد. او با پدرم رفاقت داشت. خیلی به ایشان احترام می‌گذاشت. بعد از پدر هم همه دلبستگی‌اش شد مادرم. هر کاری می‌خواست انجام بدهد با مادرم مشورت می‌کرد و از او کمک می‌خواست تا تصمیم صحیح را بگیرد. آنقدر خوب بود و احترام کوچک و بزرگ خانواده‌را داشت که همین حسن خلق و محبت‌هایش باعث شد که خدا عاشقش شود و او را برای خودش برگزیند. خیلی اهل صلۀ رحم بود دوست داشت با قاملی رفت و آمد کند وقتی به مرخصی می‌آمد، ما را دور هم جمع می‌کرد.»

فکر شهادت

شهادت خواسته قلبی یاسر بود. خواهرش می‌گوید: وابستگی زیادی بین یاسر و مادرم بود. آمده بودند خانه من مهمانی. یاسر سرش را روی پاهای مادر گذاشته بود. با هم صحبت می‌کردند. میان همین درد دل‌های مادر و فرزند ی مادر گفت، یاسر جان تو را به خدا مواظب باش. یاسر می‌گفت خدا را چه دیدی، شاید شهید شدم مادر. مادر رو به یاسر کرد و گفت یاسر از این حرف‌ها بزن چرا! این حرف را می‌زنی یاسر می‌گفت خب مادر شغل ما اینطور احتمالات را هم دار باید به فکر شهادت هم باشیم. می‌گفت مادر اگر خدا دوست داشته باشد شاید من هم جزو شهدا شدم و به این عاقبت به خیری رسیدم.

شهدا زنده‌اند!

ایشان در ادامه با اشاره به آیه ۱۶۹ سوره آل عمران: وَلَا تَحْسَبِ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْواتًا بَلْ أَحْیاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ یُرْزَقُونَ می‌گوید: «این طور نیست که بگویم حالا که یاسر شهید شده ما او را برای همیشه از دست دادایم، نه این‌طور نیست. شهادت برادرم برای ما حلی من العسل بود اما خب ما هم دلنگی‌های خودمان را داریم. خانواده‌ای هستیم که وابستگی زیادی به هم داشتیم. اما این را هم برایشان



سهه روز بعد از شهادت تش تلفتن یاسر زنگ خورد. یک نفر آن طرف خط گفت کجایی، نیستی! این چند روز بچه‌ها منتظر هستند، چرا پولشان را واریز نکردی. ما تا آن روز نمی‌دانستیم داداشم سرپرستی سه تا پتیتم را پذیرفته است. بعد از ایشان مادر و برادرم این کار خیر یاسر را ادامه می‌دهند



شهید طاهری در کنار مادرش



بعد از شهادتش وقتی تلفن همراهش را نگاه می‌کردم همه پر از عکس‌های سردار سلیمانی بود و کلیپ‌هایی از نحوه شهادت‌ش. همه‌اش صحبت‌های سردار را مرور می‌کرد اصابت دو تیر به سینه و قلبش همچون فرمانده‌اش سردار سلیمانی جان فدا شد و به شهادت رسید

بگویم گمان نکنید که شهدا با شهادت‌شان برای همیشه از کنار خانواده شهدا می‌روند و دیگر خانواده‌اش می‌ماند و قاب عکس‌های شهیدش، نه...

ما به عینۀ این آیه قرآن را که فرمود شهدا زنده‌اند و نزد پروردگارشان روزی می‌خورند را به چشم خویش دیده و درک کرده‌ایم.

همیشه حسش می‌کنیم. در کنار ما حضور دارد. وقتی گرفتاری یا مشکلی برای من و دیگر اعضای خانواده پیش می‌آید از او استمداد می‌خواهیم و هم با عنایت الهی پاسخ ما را می‌دهد.

گاهی دوستان و بستگان و زائران مزار برادرم وقتی ما را می‌بینند از حوائج و دعاهایی یا ما صحبت می‌کنند که به واسطه آمین یاسر و شهدای عزیز محقق شده و به خواسته‌شان رسیده‌اند.»

وعده آخر

ایشان در ادامه از وداع آخر خانواده با شهید یاسر طاهری می‌گوید: «خرین باری که می‌خواستم بروم مأموریت، خانه برادرم یونس بودیم همه دور هم جمع شده بودیم. یاسر گفت این مرتبه خانه اجاره می‌کنم و مادر را با خودم می‌برم. خدا حافظی کرد و به سمت آسانسور حرکت کرد. سه بار برگشت و رفت سمت مادرم و هر سه مرتبه مادرم را مجدداً بوسید. مادرم خیلی ناراحت شد و گریه کرد. یاسر گفت چرا گریه می‌کنی؟ گفت یاسر نمی‌دانم چرا دل تنگ شدم. این رفتنی بود که دیگر بازگشتی نداشت.»

اصابت دو گلوله

خواهرانه‌های شهید به روایت از لحظات تلخ شهادت برادرش می‌رسد و اگر نبود رسالت زینبی‌شان شاید تاب نمی‌آوردند، بغض‌های‌شان گلوگیر می‌شد.

«آن روز شیفت برادرم ساعت هفت در کلابتری ۱۰۳ قانندی شروع شد. نزدیک‌های ساعت ۹ با سربازشان در حال گشت زنی بودند که سرباز ایشان به برادرم می‌گوید من به این آقا مشکوک شدم از او سؤال کردم که کجا می‌خواهید بروید گفتند خانه ما داخل همین کوچه است، اما درست نبود و همین باعث شد که برادرم به ایشان مشکوک شود.

گویا ایشان برای سرقت آمده بود برادرم ایشان را تعقیب می‌کند و سارق خودش را به وانتی که از قبل منتظر ایشان بوده می‌رساند و سوار می‌شود. برادرم خودش را به وانت می‌رساند و پشت وانت سوار می‌شود.

چند متری در مسیر اتوبان پشت وانت بود که پشت چراغ قرمز وانت نگه می‌دارد و برادرم پایین می‌آید و آن فرد مشکوک را دستگیر می‌کند، در همین حین راننده وانت که مسلح بود به برادرم شلیک می‌کند. برادرم با اصابت دو گلوله در همان جا به شهادت می‌رسد.

ما در پناه منزل برادرم بودیم. ساعت یازده شب بود که عمویم به منزل ما آمد. با دیدن عمو در آن لحظه بسیار متعجب شدیم از عمو پرسیدیم: اتفاقی افتاده؟! گفت نه یک چیزی می‌گویم ناراحت نشوید و هول نکنید. فگتم باشه بعد گفت یاسر مجروح شده و تیر به پایش اصابت کرده.

ساعت حدود دوازده بود که به سمت تهران راه افتادیم. دایی و خاله‌ام رفته بودند پیش مادر و برادرم یونس و خبر را به ایشان داده بودند. وقتی رسیدیم متوجه شهادت برادرم شدیم.»

دلنگ حاج قاسم شهید

برادرم خیلی به انقلاب و رهبر علاقه داشت. همین ارادت و وابستگی باعث شد که جانش را هم در این راه فدا کند.

بعد از شهادتش وقتی تلفن همراهش را نگاه می‌کردم همه پر از عکس‌های سردار سلیمانی بود و کلیپ‌هایی از نحوه شهادت‌ش. همه‌اش صحبت‌های سردار را مرور می‌کرد. زمانی که ایشان به شهادت رسیده بود، دو روز ناراحت بود. به سربازی حاج قاسم افتخار می‌کرد و منش ایشان را در پیش گرفته بود. آنقدر دلنگی کرد تا با اصابت دو تیر به سینه و قلبش همچون فرمانده‌اش سردار سلیمانی جان فدا شد و به شهادت رسید.

مهمانی شام و مزار شهید

وقت دلنگی برای داداش شهیدم، همراه اعضای خانواده وعده شامی درست می‌کنیم و همگی می‌رویم به یاد روزهایی که او از مرخصی می‌آمد و ما را دور خودش جمع می‌کرد، به او سر می‌زنیم و همانجا در کنار او شام می‌خوریم و بعد از درد و دل‌های همیشگی به خانه بر می‌گردیم.

گاهی می‌گویم، کاش برادرم یک اخلاق بدی داشت که ما را می‌رنجاند، کاش حرفی می‌زد که حالا دل‌م را نمی‌سوزاند. اما یاسر همه‌اش خوبی بود و مهر. در این مدت از او بدی ندیدم. نه اینکه من خانواده‌اش باشم و بخواهم از او تعریف کنم و فقط خوبی‌هایش را ببینم! نه اینطور نبود. هر وقت بولی چیزی احتیاج داشتیم فقط با او تماس می‌گرفتم همان تماس اول می‌گفت جانم عزیزم بگو چی می‌خواهی اگر بولی ازش قرض می‌گرفتم خدا شاهده چند بار اتفاق افتاده بود بعد چند وقت که می‌خواستم پس بدهم، می‌گفت نه نمی‌خواهم سهم خودت! می‌گفت باشد تو هم زحمت کشیدی می‌گفت باید سهم خودت و بچه‌ات را از برداری هر چندر که خودت دوست‌داری آن موقع شماره کارت‌ش را به من می‌داد.

			۸	۴	۳				
						۲		۳	
		۳			۷	۹	۵		
		۶	۲	۷					
							۸	۷	
							۵	۲	
									۸
									۶

جدول سودوکو

ارقام ۹تا۹طوری قرار دهیدکه

در هر ردیف،ستون ومرعب های کوچک سه در سه فقط یک بار به کارروند.

جدول کلمات متقاطع

◀ **پاسخ جدول شماره ۶۸۳۲**

ب	ا	د	ا	س	و	ی	۷		
د	س	۷	ا	و	ا	ب	ا	ا	ا
ا	ا	و	ب	س	۷	ا	د	ا	د
ا	د	س	ا	۷	ب	و	ا	ا	ا
ا	ا	ا	ا	ا	و	۷	د	ا	ب
و	۷	ب	ا	ا	د	ا	ا	س	ا
۷	ا	د	و	ب	ا	س	ا	ا	ا
ا	ا	ا	ا	۷	د	ا	ب	ا	ا
ا	ا	ا	ا	ا	ا	ا	ا	ا	ا
ا	ا	ا	ا	ا	ا	ا	ا	ا	ا
ا	ا	ا	ا	ا	ا	ا	ا	ا	ا
ا	ا	ا	ا	ا	ا	ا	ا	ا	ا
ا	ا	ا	ا	ا	ا	ا	ا	ا	ا
ا	ا	ا	ا	ا	ا	ا	ا	ا	ا
ا	ا	ا	ا	ا	ا	ا	ا	ا	ا

۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
ا	ی	ا	م	ا	ت	ج	د	ه	ع	د	ب	ب	ب	ب
ز	ی	م	ا	م	ر	ج	و	م	م	ا	م	ا	ن	ا
ک	ل	ا	ب	ی	ر	ا	ی	ش	ی	ک	ز	ر	ز	ر
ا	ف	د	ر	ن	ج	ک	ل	ی	ر	ل	ی	غ		
ا	م	ر	ا	ح	ل	ی	ا	ر	ن	د	ب	ب	ب	ب
س	ی	خ	ی	ن	ا	ش	ی	ر	ک	ه	م	ا	ا	ا
م	و	م	و	م	د	م	د	ن	د	ن	س	ع		
ا	ف	د	ر	ن	ج	ا	د	ن	ا	ن	ا	ن		
ا	ی	س	ز	م	ن	ر	و	ر	و	ر	د	ن	ا	ب
ی	س	ز	م	ن	ر	و	ر	و	ر	د	ن	ا	ب	ب
ر	ی	ا	ز	م	ن	ر	و	ر	و	ر	د	ن	ا	ب
ا	ر	م	ل	ب	و	د	ا	ی	ر	ن	ا			
ن	و	ر	د	ا	ی	ر	ن	ا						
ا	ز	د	ا	د	ا	ع	ا	ی	ا	ی	ن	ا		
ا	ز	د	ا	د	ا	ع	ا	ی	ا	ی	ن	ا		

گفت‌وگوی «جوان» با خواهر شهید فراجا یاسر طاهری پلنگرد از شهدای مدافع امنیت

آنقدر برای حاج قاسم دلنگی کرد تا جان فدا شد

■ **صغری خیل فرهنگ**

پدرش دست فروشی می‌کرد تا بتواند رزق حلال خانواده را تأمین کند. پدری که شاید فکورش را نمی‌کرد مزد آن دستان پینه بسته و زحمات و سختی در سرما و گرمای تابستان کشیدن، روزی بشود شهادت دردانه‌ای که عاشق خدمت به اسلام و نظام بود. شهید یاسر طاهری قبل از شهادت عهده‌دار مسئولیت خانه بود و بعد از پدر شد پشت و پناه خانواده. در این میان همه دلبستگی او به مادر گاهی دل‌تنگش می‌کرد اما هر چه بود یاسر از آرزوی شهادت‌ش صحبت می‌کرد و آن را بر زبان می‌آورد تا مادر را برای روزهای پس از شهادت‌ش آماده کند. اما خیلی طول نکشید که خدا او را برگزید و شهادت در راه تأمین امنیت مزد مجاهدت‌های این جوان مدافع امنیت شد. برای آشنایی با شهید فراجا یاسر طاهری با خواهرش مینا طاهری هم‌کلام شدیم. او از وابستگی‌های خواهرانه‌اش گفت و از شهید دردانه‌ای که برای تأمین جان و مال مردم جانش را فدا کرد. او از دلبستگی برادرش به شهید حاج قاسم سلیمانی برایشان هم روایت کرد. آنچه پیش‌رو دارید ماحصل همراهی و همکاری ما با این خواهر شهید است؛ خوانندگی خالی از لطف نیست.

جدول

															۱
															۲
															۳
															۴
															۵
															۶
															۷
															۸
															۹
															۱۰
															۱۱
															۱۲
															۱۳
															۱۴
															۱۵

از راست به چپ

■ ۱- استانی در کشورمان ■ ۲- قسمتی از فشنگ- زمان زودگذر- تجارت ■ ۳- نگاه خیره- نوشدنی حرام- درجه‌داری در نظام- خونابه ■ ۴- از پرتاب‌ها در دوومیدانی- تلخ- زره جنگاوران قدیم ■ ۵- خرما ی نارس- اندازه لباس- کار- سه کیلو ■ ۶- پسوند خوراک- از موشک‌های بالستیک میان برد ساخت کشورمان- گوشت خالص ■ ۷- خروس- جنگی- آفشان حمام- بخشیدن ■ ۸- مقابل علیه- ابزار باغبانی- شیرینی- مرغابی ■ ۹- شهری در جمهوری آذربایجان- صدای موتور نامیزان- درست و صحیح ■ ۱۰- سرنخ معدن- خطایی در بسکتبال- ماه سرد ■ ۱۱- آوای رزمی کار- جاسوسخانه امریکا- پایتخت چک- فضا ■ ۱۲- لیست- تلخ- نوعی پارچه نخی سفید و نازک ■ ۱۳- مادر وطن- سطح و روی چیزی- بدی- صدمه ■ ۱۴- نوعی خاک رس- بهشت شاد- یاد بسیار گرم ■ ۱۵- سخنی از پیامبر اعظم در باب ارزش نماز

از بالا به پایین

■ ۱- مأمور قطع و وصل کردن ریل قطار- فرانسوی- ائلتیکسو مادرید ■ ۲- حلزون- یک نیمه بار- ترش‌رویی ■ ۳- زهر- طلا- گویش- زن گندمگون ■ ۴- پارچه ابریشمین گل و بوته‌دار- رمقی آخر- تصدیق ایتالیایی- حرص و طمع ■ ۵- درس نخوانده- پایتخت لیدی‌ها- ریشه مو ■ ۶- ساز شاکلی- سردار ایرانی ضد عباسیان- سهل‌انگاری ■ ۷- به سرعت- بی‌خبر از گرسنه- گل شببو ■ ۸- میوه پز- ره‌توشه- رهبر کاتولیک‌مذهبان- نوعی پارچه ضخیم ■ ۹- ترمز کشتی- توان- قسمتی از گوش ■ ۱۰- حرکت مارپیچ با خودرو- نام اصلی این شاعر پرآوازه کشورمان محمدحسین بهجت تبریزی است- عدد شروع بازی ■ ۱۱- مرکز ایالت کلرادوی امریکا- یک ششم مال- طلای قالبی ■ ۱۲- چاشنی خوشمزه- پهلوان- حیوان باوفا- جوانمردی ■ ۱۳- اسب سرکش- عروسک- دانه خوشبو- مادر لر ■ ۱۴- نیشتر رگزنی- راه‌راه- پارلمان روسیه ■ ۱۵- اندیکاتور- زادگاه اقبال لاهوری